

## 8 مارس 2023 روز زن امسال در میان تلاطمات و مبارزات اخیر

بار دیگر ستم وارد بر زنان در ایران مبدا شروع مبارزات طبقاتی برای دستیابی بر مطالبات ضروری دموکراتیک گردید که همزمان به مطالبات سیاسی منتهی شده است. این ستم، ستم مضاعفی ناشی از تبعیضات و اختلافاتی است که علاوه بر داشتن ریشه در ستم طبقاتی، خصالتی جنسیتی نه تنها در زمینه ی حجاب که در زمینه های اساسی زندگی مثل کار و دستمزد و استقلال فردی داشته است. رویداد تاریخی 8 مارس شاید مشوقی باشد برای نسل های جوان از میان لایه های وسیعی از اردوی کار تا با اتحاد سراسری با سایر اقشار تحت ستم در جامعه، به مبارزات به حق خود عمق بیش تر بخشیده و در به عقب راندن رژیم موفق تر شوند. از اینرو ضروری دیدم که به مناسبت روز زن به تمام زنان زحمتکش و تحت ستم ایران بویژه به زنان جوان و از خودگذشته ای که در مبارزات اخیر بار دیگر به نقش مهم خود در جامعه ی طبقاتی سرمایه داری مُهر محکمی زدند، تبریک بگویم. اهمیت این مبارزات در نقش تاریخی زنان ایران در مبارزات سیاسی شده است، مبارزه برای حقوقی انسانی، دموکراتیک و پیش پا افتاده ای که از زمان انقلاب مشروطه تا کنون نه تنها کسب نگر دیده، بلکه در طی 43 سال حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی آن اندک دستاوردهای گذشته هم ستانده گردیده و موقعیت زنان در اجتماع لااقل دویست سال به عقب رانده شده است.

شرکت زنان جوان در تظاهرات پاییز امسال و مبارزه و مقاومت در برابر سرکوبگران رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی، در حقیقت مبارزه برای حقوقی است که از صد و بیست و هفت سال پیش در انقلاب مشروطه آغاز گردید.

آن دوران که شرایط انقلابی تحت تأثیر انقلاب 1905 روسیه بوجود آمده بود، زنان ایران پرچمداران رشد مبارزات انقلابی در ایران شدند و از اینرو همواره مورد هجوم اوباش آیت الله فضل الله نوری و رژیم وقت قاجار قرار گرفتند. همان گونه که همه می دانند، اما در تدریس تاریخ ایران هرگز نیامده، آیت الله نوری که عامل و نوکر امپریالیزم انگلستان بود، در مقطع انقلاب مشروطه همان نقشی را بازی کرد که خمینی در انقلاب 57، یعنی کوشش برای سرکوب انقلاب؛ برای خنثی کردن خیزش انقلابی در دوران انقلاب مشروطه باید زنان فعال و انقلابی سرکوب می گردیدند و برای این عمل چه کسی بهتر از آیت الله نوری که با اتکاء به احکام اسلامی می توانست ضربات کارایی به مطالبات زنان و جنبش آنان بزند.

آنچه که به یاری این زنان شجاع و انقلابی آمد و با وجود سرکوب های شدید و جدی باز هم نتوانست آنان را از اهدافشان باز دارد، داشتن مرکزیت انقلابی مخفی و اقدامات با برنامه بود که امکان پیروزی را بر اوباش آیت الله نوری و سربازان رژیم حاکم قاجار ممکن می ساخت. زنانی مانند صدیقه دولت آبادی، بانو امیرصحنی ماه سلطان، محترم اسکندری و .. که از حمایت مردانی چون میرزاده عشقی، ملک الشعرای بهار، ایرج میرزا... برخوردار شدند. به جا است که نکته جالب ولی غم انگیزی را در اینجا یادآور شویم. و آن اینکه صدیقه دولت آبادی که اهل تهران بود، در سال 1340 درگذشت و او را در قبرستان

امامزاده اسمعیل در زرگنده به خاک سپردند، اما مقبره او پس از انقلاب 1357 به دست عده ای از اوباش رژیم ویران گردید. این است درجه ترس آخوندها از مبارزات زنان!

سه نمونه زیر گویای پشتکار انقلابی زنان ما در شرایط بسیار خفقان آور در انقلاب مشروطه است.:

در آن زمان هیچ گونه مدرسه دخترانه در ایران وجود نداشت. اساساً آموزش دختران در مخیله ی کسی نمی گنجید. نقش دختران در جامعه تنها فراگرفتن امور آشپزی و خانه داری و بچه داری از مادر یا زنان خانواده خود بود تا اینکه دختر به مرحله ی ازدواج می رسید. باز کردن مدرسه دخترانه برای آموزش ریاضیات و علوم رایج (که به پسران تدریس می شد) ممنوع بود و از دید آیت الله نوری گناه بشمار می آمد. در چنین شرایطی، زنان انقلابی ایران که آنزمان -از زنان اروپایی هم مترقی تر بودند- عمدتاً از خانواده های مرفه برخاسته و خود، نزد پدران و بزرگان خانواده آموزش دیده بودند، شروع به راه انداختن کلاس های دخترانه در خانه های خود کردند. بدست گرفتن چنین مسئولیتی آسان نبود و نه تنها نیاز به کمک های مالی داشت، بلکه نیاز به یک اتحاد عمل سازماندهی شده و با برنامه هم داشت تا در موقع هجوم اوباش آیت الله نوری، غافلگیر نشوند. لذا با تشکیل شبکه ای مخفی، این زنان کلاس های تدریس دخترانه را راه انداختند. پس از مدتی این کلاس ها که همه در تهران برقرار شده بود، لو رفت و اوباش آیت الله نوری با چماق به خانه های این زنان حمله ور شدند و این زنان و دختران کوچک و بیگناه را با ضربات چماق آسیب زده و پراکنده کردند.

در نتیجه ی این حمله ها، زنان انقلابی طرح دیگری ریختند. آنان اعلام کردند که از آن پس به دختران خانواده های اقلیت متوسط و تحتانی، آموزش آشپزی و بچه داری می دهند و در پوشش این بهانه، تدریس خواندن و نوشتن و حساب را به شکل مخفی به دختران ادامه دادند. شمار بسیار بالایی از این دختران در آن مقطع و در تهران قبل از انقلاب مشروطه باسواد شدند. پس از انقلاب یکی از دستاوردهای بزرگ این زنان، این بود که مدارس دخترانه در ایران مجاز گردید و در این مرحله بیش از 123 مدرسه آغاز به کار کرد. این دستاوردی عظیم در تاریخ مبارزات درخشان زنان ما در ایران یادگار و مدیون همت و شجاعت زنان بزرگی است که در آن زمان از زنان فرانسه بعد از انقلابات دموکراتیک در آن کشور هم مترقی تر بودند.

نمونه ی آخر، دخالت مستقیم زنان در حمایت از انقلاب مشروطه بود. در زمان جنگ، هنگامی که نیروهای انقلابی به کمبود مهمات برخورد کرده بودند و از نظر مالی توان تهیه مهمات لازم را نداشتند، بسیاری از زنان از ثروتمندترین آن ها تا کم درآمد ترین بیوه ها، تمام طلا، نقره، جواهرات، پول نقد و ظروف خود را فروختند و پول مورد نیاز را تأمین کردند. انجام این حرکت انقلابی که تأثیر عمیقی بر روحیه مردان مبارز داشت، حاصل وجود آن اتحاد عمل، سازماندهی و برنامه انقلابی قبلی در میان این زنان بود.

این زنان در دخالت حضوری در جنگ هم خود را بی بهره نداشتند و زمانی که نیروهای انقلابی در جبهه های جنگ با کمبود نیرو روبرو شدند، برخی زنان بسیار شجاع با پوشیدن اونیفورم و زره و کلاه خود، زن بودن خود را پنهان کرده و به کمک نیروهای انقلابی شتافتند؛ زنانی مانند زینت پاشا از

آذربایجان. این ها تنها فعالیت آنان نیست، بلکه تنها نمونه هایی معروف و فراموش نشدنی از فعالیت این زنان است.

نکات قابل توجهی که مد نظر من بود که می خواهم در اینجا برجسته کنم، یکی این بود که این زنان بدون تجربه قبلی تشخیص داده بودند که باید حق خود را خود بگیرند و به این دلیل باید تشکیلات و برنامه داشته باشند و مخفی عمل کنند تا به نتیجه برسند. ما امروز از این گونه تجربیات می توانیم درس بگیریم و بهتر عمل کنیم.

در انقلاب 1357 هم نه تنها زنان، نیمه بزرگ و صف عظیمی را در مبارزات و تظاهرات سراسری شکل دادند، بلکه برای به ثمر رسانیدن انقلاب، زنان انقلابی جریانات چپی از هیچ از خودگذشتگی ای دریغ نکردند، اگر چه سازمان های آن ها با تحلیل های غلط از وضعیت انقلابی آن زمان در ایران، عملاً از خمینی حمایت کردند. در انقلاب 57 با سوار شدن خمینی بر مسند قدرت و تحمیل حجاب اجباری به زنان، بزرگ ترین اعتراضات و تظاهرات خیابانی را زنان براه انداختند که عملاً به عقب نشینی مقطعی خمینی منتهی شد و او که در نطقی خواهان اجباری کردن حجاب در ادارات دولتی شده بود، پس از تظاهرات موفقیت آمیز چند هزار نفره زنان از دانشگاه تهران تا میدان انقلاب، در اعلامیه ای حرف خود را پس گرفته و گفت که هرگز نگفته بود حجاب باید اجباری باشد!

به عنوان زن ما هرگز نباید فراموش کنیم که حضور و دخالت ما در صحنه اجتماع به شکل تاریخی عاملی برای هراس قدرت های مستبد و اقتدارگرا بوده است و از آنجایی که این رژیم ها جملگی از زمان پادشاهان صفویه تا کنون دست نشانده امپریالیزم انگلیس یا آمریکا بوده اند، از عنصر مذهب رسمی که

در ایران اسلام بوده، همیشه به عنوان ابزار سرکوب به طور اخص استفاده کرده اند، زیرا در هر مقطع از حمایت مردان متعصب و عقب مانده جامعه برخوردار می گردیدند. شاید این سؤال مطرح شود که اگر این گفته درست باشد، چرا در زمان رضاخان حجاب را از سر زنان ما کشیدند و در زمان محمدرضا پهلوی زنان اقشار مرفه حضور بیش تری در جامعه یافتند؟ و حتی زنان اقشار فقیر و تحت ستم هم بیش تر از امروز در بازار کار مشغول بودند؟

رضاشاه از سال 1304 تا 1320 در ایران حکومت کرد و او در سال 1314 دستور کشف حجاب را صادر نمود. اما کشف حجاب در حقیقت حاصل مبارزات زنان انقلابی پیش از انقلاب مشروطه (در سال 1285) بود. نخستین اقدام برای کشف حجاب را ما مدیون زنان مبارزی مانند طاهره قره العین در تاریخ 1264 یعنی بیست سال پیش از انقلاب مشروطه هستیم، در آن زمان، یعنی در زمان مظفرالدین شاه همه زنان حتی زنان دربار هم باید حجاب را رعایت می کردند. طاهره قره العین به عنوان یکی از زنانی که مخالف حجاب بود، برای اولین بار در سخنرانی خود در «واقعه بدشت» بدون حجاب حاضر گردید و خواهان جدایی دین از زندگی سیاسی و اجتماعی زنان شد. این زنان در روزنامه دیلی تلگراف در تاریخ 3 ژوئن 1927 میلادی (13 خردادماه 1306) به عنوان «بانوان عصر جدید ایران؛ مبارزه برای آزادی» یاد شدند.

برداشتن خاندان قاجاریه و آوردن رضاخان در مقطعی از تاریخ جهان صورت می گرفت که با انجام انقلاب مشروطه و جو انقلابی حاکم پیش از انقلاب 1917 و سپس خود انقلاب اکتبر 1917 توسط بلشویک ها دلهره عمیقی در دل سرمایه داری غربی به سرکردگی انگلستان انداخته بود و امپریالیزم انگلستان نگران رشد نیروهای انقلابی کمونیست در ایران و از دست دادن کنترل بود. از اینرو

سلطنت قاجار باید می رفت و باید کسی را به روی کار می آورند که بتواند دیکتاتوری حاکم را با قدرت هر چه بیش تری پیاده کرده و مبارزات انقلابی را سرکوب و کنترل را حفظ می کرد. چه کسی بهتر از رضاخان که هم طماع بود و هم مطیع امپریالیزم. آنچه به شکل به اصطلاح پیشرفت در زمان رضاشاه در ایران رخ داد، نتیجه نیاز امپریالیست ها به استفاده از ایران در دوران جنگ جهانی دوم بود. از جمله ساختن راه آهن و تونل کندوان در تهران برای آسان تر کردن حرکت نیروهای متفقین از جنوب به شمال بود.

در پی جنگ جهانی دوم، رضاشاه نهایتاً نتوانست به کلیه ی امیال امپریالیزم در نابودی انقلابیون دموکرات و چپ جواب مثبت دهد و در نتیجه مجبور به ترک ایران گردید و پسرش محمدرضا به جانشینی او نشست. آمدن رضاشاه در واقع آغاز رشد قشر بورژوازی وابسته به امپریالیزم در ایران بود. بدین سان و در نتیجه نیاز امپریالیزم، ما هم در سال 1304 صاحب بانک پهلوی یا اتوبانک شدیم که بعد به بانک سپه تغییر نام یافت و بویژه با توانایی های مالی که سرمایه های خارجی ایجاد می کرد، وارد روابط بین المللی شدیم و بدنبال آن بانک های خارجی دیگری نیز از طرف روسیه تزاری و انگلستان در ایران تأسیس شد.

پس از جنگ جهانی دوم، ایران و بسیاری دیگر از کشورهای جهان سوم، مرحله ی استعمار شدن را پشت سر گذاشته و تدریجاً به مرحله ی استثمار جهانی ملحق شدند؛ زمانی که انگلیس نیز رفته رفته جای خود را به آمریکا می داد و لنین آن را دوره ی «امپریالیزم» کشورهای صنعتی غربی و استثمار کشورهای جهان سوم خواند.

دلیل این امر البته این بود که سرمایه داری جهانی با بحران وسایل تولید روبرو شده بود. یعنی با تکنولوژی جدید، ماشین آلت تولید کالای مدرن تر و بهتری بیرون آمده بود و می بایستی ابتدا برای ماشین آلات قدیمی تر راه حلی سودآور می جستند؛ چه راه حلی بهتر از غالب کردن آن ها به کشورهایایی که از نظر صنعتی عقب مانده بودند! این البته به خودی خود طرح سودآوری بود، زیرا حالا در کنار فروش کالاهای ساخته شده مازاد، این ماشین آلات قدیمی را هم در مقابل مواد خام معامله می کردند و یا به رژیم حاکم به قیمت گزافی می فروختند. از این هم فراتر اینکه این شرکت های بزرگ صنایع مختلف بودند که مواد اولیه مختلف را کشف کرده و استخراج می کردند و بدین سان کنترل اقتصاد کشوری مثل ایران را بدست می گرفتند و دولت وقت حاکم تنها عامل پیاده کردن این سیاست ها بود. به این نحو رفته رفته اقتصاد کشوری مثل ایران با اقتصاد سرمایه داری جهانی کشورهای امپریالیستی گره خورد و در نتیجه آن ایران عقب مانده بدست این کشورها - و نه با انقلاب دموکراتیک مثل کشورهای غربی- و در کنترل این کشورها به کشوری سرمایه داری تبدیل شد، بدون اینکه از هیچ گونه مزایای اجتماعی جوامع سرمایه داری برخوردار باشد. البته در همین دوران، ایران تنها کشوری نبود که از بالا بدست کشورهای صنعتی غربی، سرمایه داری شد، بلکه کشورهای دیگری مانند شیلی، آرژانتین، ونزوئلا، فیلیپین، برزیل و... هم دستخوش این همین تحول از بالا شدند.

در ایران و کشورهایایی مانند ایران که قرن ها تحت سلطه ی کشورهای غربی بوده اند و در عمق عقب افتادگی ساختاری بسر برده بودند، زیربنای جامعه آمادگی برقراری مناسبات سرمایه داری با غرب را نداشت. لذا در ایران چهره ای خودکامه و سرسپرده به امپریالیزم آمریکا را روی کار آوردند تا



جامعه را از نظر روبنایی تا حدودی قابل ارتباط با دنیای غرب سازند. به این صورت که مثلاً برای برقراری روابط تجاری - آن هم روابط تجاری وابسته که در واقع مواد اولیه خام را با قیمت نازل می خریدند و کالاهای مازاد و یا از دور خارج شده خود را با بهای گزاف می فروختند- در ایران ابزار مدرن و مناسب خود را نیاز داشت، ابزاری مانند بانک و راه های شوسه و قابل تردد. بکارگیری هر ابزاری طبیعتاً امکانات خود را می طلبید، مثلاً برای استفاده از راه ها نیاز به کامیون و راننده قابل می بود و بانک نیاز به رئیس بانک و کارمندان دیگر داشت. از اینرو برای پیشبرد اهداف اصلی که منافع کشورهای امپریالیستی به سرکردگی آمریکا بود، باید افرادی با خصلت های مناسب را بر سر کار می گماردند. مثلاً ریاست این گونه بانک ها را افراد طماع، فرصت طلب و خود فروخته ای از تیپ شعبان بی مخ ولی کراواتی که زیر نظر کارگزاران خارجی و در دستگاه محمدرضا شاه فعالیت داشتند می سپردند و برای تأمین نیروی کار ساده مثل کارمند گیشه بانک، باید کسانی را سر کار می گذاشتند که به ایران چهره متمدن می بخشیدند تا ایران قابل به اصطلاح معاملات تجاری دو-طرفه با کشورهای صنعتی غربی گردد؛ آن نیرو، نیرو و حضور زنان در اجتماع بود! حق حضور زنان در اجتماع و کار کردن آن ها بهترین نماد ظاهری و قلبی بیرون آمدن ایران از عقب افتادگی ساختاری بود. در حالی که بیش از 90 درصد مردم ایران اعم از زن و مرد بیسواد بودند و یا در سطح اکابر می خواندند و می نوشتند، به ناگهان زنانی بیرون آمدند که نه تنها خواندن و نوشتن و حساب می دانستند، بلکه با برداشتن حجاب و پوشیدن لباس های مد روز، آداب و رسوم اجتماعی غربی را هم فراگرفته بودند. زنانی که پیش از این صدایشان را به ندرت کسی غیر از افراد خانواده شنیده بود. با این روش،

دولت های کشورهای امپریالیستی در چشم مردمان کشورهای خود، چپاول کشورهای عقب مانده ای مثل ایران را پنهان می کردند و این طور وانمود می نمودند که دارند به ترقی این کشورها یاری می رسانند.

در این حال، سایر جوانب اقتصادی و اجتماعی کشور همچنان به سبک قدیم باقی مانده و تغییری نکرد؛ از آزادی های حقوقی و فردی، تحصیل، اشتغال با درآمد مناسب که در کشورهای غربی متداول شده بود، به ویژه برای زنان ما خبری نبود. سطح دستمزد زنان از همان زمان با دستمزد مردان متفاوت بود و زنان را در مقام های مهم مثل ریاست نمی گذاشتند (البته این امر در خود کشورهای صنعتی غربی هم به همین گونه بود و تبعیض جنسیتی امری عادی بود). نمونه ای از این حالت دوگانه در جامعه، مورد کشاورزی است که همواره با گاو آهن انجام می شد و به سختی نیاز داخلی را برآورده می کرد، چه رسد به اینکه قابل صادرات باشد. بهداشت و درمان دولتی وجود نداشت و از همه مهم تر این شرایط، کشور را از ایجاد طبقه ی کارگر محروم می کرد زیرا صناعی (غیر از صنایع دستی) در ایران وجود نداشت. صنایع دستی هم محلی و کوچک بودند و کار ساخت صنایع دستی در کارگاه های کوچک انجام می گرفت. در نتیجه برقراری روابط اقتصادی با کشورهای سرمایه داری غربی، توده ی مردم زحمتکش کشور هیچ سودی نبردند و سطح زندگیشان هرگز به سطح زندگی طبقه ی کارگر اروپا نرسید.

لذا در حالی که بخش وابسته به غرب از اقتصاد کشور در حال مدرن شدن و بهره بردن از ثروت ملی بود، بخش های دیگر همچنان عقب مانده باقی ماند. حتی صنعت نفت ما هم کمک به پیشرفت جامعه نکرد، زیرا مناطق نفتی به دست شرکت های نفتی انگلیسی اداره می شد و اغلب کارگران صنعتی آن

خارجی بودند. تا اینکه بالاخره مصدق نفت را ملی کرده و از چنگ مستقیم انگلستان بیرون کشید. اما طولی نکشید که آمریکا علیه مصدق کودتا کرد. کودتای 28 مرداد 1330 علیه محمد مصدق نخست وزیر ایران با طراحی و دخالت سازمان «سیا» آمریکا و ام، آی، 6 انگلستان و محمدرضاشاه و آخوندها انجام پذیرفت.

به همین ترتیب، انقلاب سفید محمدرضا پهلوی در سال 1341 دقیقاً به این منظور انجام شد که قشری از کارگر در شهرهای بزرگ ایجاد شود. از اینرو در روستاها دهقانان را از زمین های کشاورزی بیرون رانده و روانه شهرها کردند تا به اصطلاح از خیل بیکاران شهری کارگر کارخانه بسازند. چرا؟ زیرا همان طوری که در بالا آمد، کشورهای امپریالیستی در این مقطع به بن بست در تولید برخورد کرده بودند، یعنی پیش از تولید ماشین آلات تولیدی جدید، نیاز داشتند ماشین آلات تولیدی قبلی را که روی دستشان مانده بود، به نحوی به پول تبدیل کنند. با ایجاد کارخانجات مونتاژ در کشورهای مثل ایران، سرمایه داری کشورهای صنعتی می توانست خود را به راحتی از شر ماشین های کهنه رها کرده و آن ها را به شکل پول با سود بالا به سرمایه خود بازگرداند. اما چطور می توانست چنین کند، وقتی کشور فاقد قشر کارگر شهری بود. لذا انقلاب سفید شاه به نجات این معضل آمده و با کندن کشاورزان از زمین هایی که روی آن ها کار می کردند و روانه کردن آن ها به شهرها به شکل نیروی کار، این کارخانه های مونتاژ براه افتاد. به این ترتیب بود که کارخانه هایی مانند کفش ملی، روغن نباتی قو، پودر لباس شویی تایید و برف و... تدریجاً در ایران در زمان محمدرضا پهلوی برقرار گردید. از طرف دیگر، مازاد این به اصطلاح کارگران شهری به قشر بیکاران کشور پیوستند، زیرا نه کار مناسبی برایشان

یافت می شد و نه به عنوان دهقان به حرفه دیگری آشنایی داشتند؛ حلبی آبادهای زمان شاه به این ترتیب در حاشیه شهرهای بزرگ ایجاد شد. البته کار نجات سرمایه داران غربی در ایران به این حد باقی نماند. برنامه «دروازه های تمدن» محمدرضا پهلوی حدود دهه 1350 نیز برای وارد کردن محصولات تولید شده مازاد سرمایه داران خارجی پیاده گردید. البته برای این کار باید ابتدا فرهنگ مصرفی صادراتی غرب را به ملت تحت ستم ایران به ویژه زنان تحمیل می کردند. در جامعه مردسالار، مذهبی و متعصب ایران، فرهنگ غربی را تحمیل کردند! این دو قطب، چنان متضاد بود که برخورد آن ها با هم خود به تنهایی می توانست سبب انفجار در جامعه بشود. اما این وقتی با تضاد طبقاتی در هم آمیخت به انقلاب 57 منجر گردید.

در دوره سلطنت محمدرضا پهلوی از نظر اقتصادی و حقوق اجتماعی، جامعه همواره با شکافی ژرف بین دو قطب دارا و ندار در خروش بود؛ مثلاً یکی با ماشین آخرین سیستم وارداتی خود در خیابان از دست فروشی با گاری کهنه و خر یا الاغ گرسنه ای در گوشه خیابان هندوانه و... می خرید. ما اصطلاحاً به این وضعیت «راه رشد ناموزون و مرکب» می گوئیم. یعنی در حالی که کشور در بعضی زمینه ها در حال رشد بود، در بقیه زمینه ها همچنان عقب مانده باقی مانده بود و مزایای حاصل از آن بخش رشد کرده صرفاً نصیب طبقه ی مرفه می شد. در ایران وقتی از شمال تهران به طرف جنوب شهر حرکت می کردی، انگار از کشوری وارد کشور دیگری می شدی یا با تونل زمان از زمان حال به صدها سال به عقب برمی گشتی. از نظر حقوقی هم طبقه ی مرفه ماورای قانون قرار داشت، در حالی که توده تحت ستم باید طبق به اصطلاح قانون کشور کنترل می شد. در نتیجه این ستم طبقاتی و تضاد فرهنگی

و نیز ستم مضاعف بر زنان مثل کار کردن در خارج از خانه و به عهده داشتن کلیه ی کارهای خانه و امورات مربوط به بقیه اعضای خانواده و دریافت دستمزد نابرابر برای یک کار مشخص بر اثر تبعیض جنسیتی برای زنانی که سرپرست خانواده بودند خیلی بی عدالتی بود، در حالی که زنان اقشار مرفه اصلاً نیازی به کار کردن نداشتند و اغلب علاقه ای هم به کار بیرون از خانه نداشتند. به این ترتیب زمینه های عینی و مادی انقلاب مانند آتشی زیر خاکستر روشن گردید.

امپریالیزم آمریکا که منتظر این آتشفشان بود، از اوائل دهه 1350 تبلیغات اسلامی را نه تنها در کشورهای مثل ایران، بلکه در خود آمریکا براه انداخت. در آمریکا از میان مسیحیان به اسلام روی آوردند، از جمله ملکوم ایکس از انقلابیون سیاهپوست دهه 1960 و محمد علی (کسیس کلی) بوکسور معروف. در ایران کسانی مانند دکتر علی شریعتی که آخوند نبود را علم کردند. شریعتی در مسجدی در قلهک در برخی شب ها برنامه اجرا می کرد و از اسلام چهره ای عالی و عینی از عدالت و دموکراسی می ساخت. «فاطمه فاطمه است» او چه در سخنرانی ها و چه در کتابش تأثیر عمیقی بر زنان جوان ما گذاشت. اسلام علی شریعتی، اسلام چادر و مقنعه نبود؛ اسلام نابی بود که بهشت را بر روی زمین پیاده می کرد. پروپاگاندای عناصری مانند علی شریعتی، مطهری و ... جوانان محروم و فقیر ما را به عالمی رویایی؛ عالمی دیگر که اکنون قابل لمس شده بود، می برد. بعضی از دختران دانشجوی دانشگاه ها با انتخاب خود، شروع بسر کردن روسری کردند... به این ترتیب، در صورت ظهور هر گونه انقلابی، جو عمومی آماده پذیرفتن موازین اسلامی شد. چه کسانی بهتر از آخوندها بر موازین اسلامی مسلط بودند؟! اما این درحالی بود که پس از انتقال

خمینی از نجف به پاریس به دستور آمریکا، او در سخنرانی اش بر بسیاری از مطالبات انقلابی دموکراتیک توده‌ی مردم پافشاری نمود از جمله: «بشر در اظهار نظر خودش آزاد است، اولین چیزی که برای انسان هست آزادی بیان است، مطبوعات در نشر همه حقایق و واقعیات آزادند. در جمهوری اسلامی کمونیست‌ها نیز در بیان عقاید خود آزادند، علما خود حکومت نخواهند کرد، من نمی‌خواهم ریاست دولت را داشته باشم.»

به این ترتیب ذهنیت اکثر ملت ایران که به هر حال مسلمان، خیلی مذهبی، خرافی و متعصب بودند، به این نحو آماده شد و اسلام به شکل ناجی ملت در بطن جامعه جا افتاد که امکان رقابت را برای جریانات چپ موجود باقی نگذاشت. البته بگذریم که جریانات چپ ما هم در به قدرت رسیدن خمینی نقش داشتند و با تحلیل های غلط او را «نماینده بورژوازی ملی» می‌انگاشتند و فکر می‌کردند که خمینی ضد امپریالیزم است.

نتایجی که می‌خواهم بگیرم یکی این است که ما باید به خاطر داشته باشیم که ملت تحت ستم ایران قرن هاست که امکان رهایی و خودمختاری نداشته است. در واقع از زمان خاندان صفویه شکل خاصی از ستم و استبداد حاکم بوده است که همیشه کشور را به منجلاب کشیده و اقشار تحت ستم جامعه را به نهایت فقر و درماندگی فرو برده است. دیگر اینکه هرگونه تحمیل و ستم مضاعف بر زنان و یا هر شکلی از «آزادی» برای زنان ما هرگز حاصل رشد و پیشرفت جامعه از نظر آگاهی و علمی نبوده، بلکه بخشی از برنامه کشور های امپریالیستی بوده که برای حل معضلات خود، یک روز به رضاشاه دستور برداشتن حجاب را با زور و توسری دادند و روزی دیگر با آوردن خمینی و اسلام ناب، دستور گذاشتن حجاب را به همان شکل و با توهین و تجاوز بیش‌تری (اسیدپاشی،

تیغ زنی، زندانی، شکنجه، کشتن در بیرون و زندان) به زنان ما تحمیل کردند. زنان ما چه در انقلاب مشروطه و چه در انقلاب 57 اگر چه از هیچ مبارزه‌ای خودداری نکردند اما نتوانستند به همه خواسته های دموکراتیک و به حق خود برسند. این خواسته ها در واقع تا به امروز نه تنها برآورده نشده که تجاوز به حقوق زنان همچنان ادامه داشته است.

لذا برای زنان جوان شجاع، مبارز و از جان گذشته ما امروز باید روشن باشد که آزادی حقیقی به سه عامل اساسی بستگی دارد: یکی سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، دوم قطع دست امپریالیزم از ایران و بالاخره تغییر وجه تولید و موتور اقتصادی و اجتماعی سیستم سرمایه داری به سیستم سوسیالیستی برای کوتاه کردن دست کشورهای امپریالیستی و سرمایه داران داخلی و در آخر و از همه مهم تر گرفتن قدرت سیاسی و اجتماعی بدست خود، که در آن تولید نیازهای جامعه نه برای پر کردن جیب عده ی معدودی، بلکه برای تأمین نیازهای اکثریت جامعه که امروز از همه چیز محروم اند و برای پیاده کردن دموکراسی حقیقی و برقراری حقوق همه ی افراد جامعه بدون در نظر گرفتن جنسیت، قومیت، نژاد، زبان و گرایشات مذهبی یا عقیدتی. و نیز برقراری حق آزادی بیان بدون قید و شرط، حق تجمع و گرایشات سیاسی قابل اجرا باشد.

در تظاهرات پاییز امسال کشورهای امپریالیستی ماهیت کثیف ریاکارانه و مزورانه خود را به نمایش گذاشتند. آن ها پنهانی با جمهوری اسلامی معامله کرده و همه گونه ابزار سرکوب که پلیس اروپا و آمریکا علیه مردمان خود به کار می برند را در اختیار رژیم گذاشتند تا رژیم را روی پا نگه دارند و همزمان شروع به اعتراض از مدیای رسمی خود در دفاع از حقوق زن در ایران کرده و با کمال وقاحت صدای جریانات سلطنت طلب، نئولیبرال و

میان‌روی فرصت طلب را به عنوان «اپوزیسیون» به پا خاسته در ایران در سطح جهانی مطرح کرده اند و سپس با کمال بیشرمی از طرف «سازمان ملل» شان در دفاع از نوجوانان و جوانان کشته و دستگیر شده توسط رژیم قطعنامه دادند، در حالی که اتومبیل‌های هامر آمریکایی و لباس‌های مخصوص SWAT TEAMS در اختیار اوباش و سرکوبگران رژیم قرار داده بودند که همین جوانان را به خوبی سرکوب کنند.

توجه به این مسائل طبیعتاً برای زنان جوان مبارز و انقلابی ما باید حائز اهمیت باشد، تا قدم‌های بعدی را با دقت بیش‌تر و مجهزتر بردارند. البته از جنبشی مثل «زن، زندگی، آزادی» و یا هر جنبشی از اقصای دیگر برای دفاع از حقوق خود این انتظار یا توقع نیست که مبارزه را به مبارزات سیاسی تبدیل کنند. اما تداوم یک جنبش در ذات خود، آن را به طرف مطالبات دموکراتیک حداکثر جلو می‌برد، همان طوری که در شعارهای پاییز امسال دیگر از رژیم مطالبه ای نشد و خواست عمده و نهایی همه، سرنگونی این رژیم بوده است. ما باید جنبش «زن، زندگی، آزادی» را در امتداد جنبش‌های سال‌های پیش بدانیم، نه منفک و بی‌ربط و اگر درک کنیم که یک جنبش در جامعه پدیده‌ای زنده و پویا است، آنوقت می‌توانیم این جنبش‌های اخیر را در امتداد و تکامل مبارزات سال 57 و دهه 60 بدانیم و به این نتیجه برسیم که اگر چه انقلاب 57 ما را به نتیجه مطلوب نرساند و سرکوب شد، اما جنبش‌هایی بخش‌توده‌های تحت ستم هرگز از پائین‌تست و تا به امروز ادامه داشته و اکنون به مرحله‌ی اولیه از شکل نهایی خود رسیده است. به این معنا که در این جنبش اخیر، دقیقاً به علت حضور زنان جوان، نه تنها جوانان کلیه‌ی اقشار جامعه بلکه اقشار ستمدیده دیگری مثل معلمان، پرستاران و ... از نسل‌های قبل‌تر و بخش‌هایی از



کارگران صنعتی نیز به حمایت از این جنبش دست به اعتصاب و تظاهرات زدند. به عبارت دیگر در جنبش «زن، زندگی، آزادی» ما شاهد انسجام مبارزات اقشار مختلف دیگر جامعه هم بوده ایم.

## منشور اتحاد 20 تشکل

از همه این ها مهم تر اینکه این خیزش زنانه این بار به تهییج تشکل های مختلف و منزوی موجود در جامعه زده و برای اولین بار عامل اتحاد آنان گردید. منشوری که در نتیجه اتحاد 20 تشکل مختلف نوشته شده، با وجود داشتن کمبودهایی باید برای همه ما بسیار امیدبخش باشد که بالاخره بخش هایی از طبقه تحت ستم ما توانستند اختلافات خود را کنار گذاشته و حول محور نکاتی بسیار اساسی جمع شوند که اگر به جلو برود تنها با سرنگونی رژیم و قطع دست سرمایه داری جهانی می تواند تحقق یابد. از این نظر نقش زنان در پیشبرد جنبش به طرف انقلاب در جامعه ایران همیشه بسیار تعیین کننده بوده و به همین دلیل زنان مترقی و انقلابی ما به عقیده من نباید منتظر دیگر اقشار جامعه نشسته و سازماندهی این جنبش را به عهده مردان یا حتی اقشار کارگری خاصی بگذارند. اقدام به تشکیل شبکه های مخفی و طرح برنامه های عملی در ماهیت خود بقیه اقشار را به تهییج و تشویق می آورد تا به جنبش بپیوندند. در این مبارزات وقتی شعار «مرگ بر خامنه ای» داده می شود، یعنی نقداً جنبش «زن، زندگی، آزادی» از حمایت اقشار دیگر جامعه برخوردار بوده و مبارزات به مرحله مطالبات سیاسی کشیده شده است. از این مرحله به بعد با حرکت های حساب شده که جلو برویم و نیز با سراسری شدن اتحاد تشکیلاتی در میان کلیه ی اقشار تحت ستم، زودتر به مرحله ی نهایی می رسیم.

### نکته‌ای اساسی در مبارزات امروز زنان:

مبارزات خیابانی اخیر عملاً به لزوم اتحاد میان تشکل‌هایی شد که الزاماً از کارگران صنعتی شکل نگرفته‌اند. از طرف دیگر، ما در حال حاضر در ایران اقشار مختلف کارگری که در صنایع کوچک شاغلند بیش‌تر داریم تا کارگران صنایع بزرگ با تشکیلات سراسری. کارگران ما حداکثر اتحادیه‌ای هستند و این سندیکاها یا اتحادیه‌ها خود مانعی بر سر راه ایجاد تشکل سراسری و متحد کردن کارگران در سطح کشور می‌باشند. اما این بدان معنا نیست که تدریجاً و در اوج شروع تظاهرات عمومی، این کارگران به مبارزات نمی‌پیوندند، بلکه رهبری را شاید نتوانند بگیرند. ما این امر را در انقلاب 57 هم تجربه کردیم که کارگران شرکت نفت همه جا را تعطیل کرده و باعث خوابیدن نبض اقتصاد رژیم سلطنتی شدند، اما چون تشکیلات سراسری نداشتند، رهبری‌ای هم نداشتند و در تعیین سرنوشت انقلاب دخالت سراسری‌ای که وزنه‌ای باشد نداشتند. امروز نیز وضع نه تنها بهتر نشده که بدتر هم شده است.

از اینرو مبارزات نهایی باید توسط نیروهای مترقی از میان همین جوانانی که شجاعانه در مقابل رژیم ایستاده‌اند، بیرون بیاید و زنان جوان ما کم‌در این مبارزات نقش نداشته‌اند. عملکرد شبکه‌ای و سراسری زنان و دادن فراخوان‌های متحد و سراسری و از همه مهم‌تر حمایت از این منشور می‌تواند به تقویت روحیه تهیدستان بخش‌های مختلف کمک کند. البته منظور از این شبکه سراسری، تشکیل حزب نیست، اما نیروهای مترقی درون زنان با چنین شبکه‌هایی می‌توانند جرقه ایجاد سازمان‌های دیگر را هم بزنند و اتحاد سراسری با مرکزیت و برنامه را ایجاد نمایند.

باید به خاطر داشته باشیم که زدن جرقه انقلاب به دست زنان تنها در ایران سابقه ندارد، بلکه در اکثر انقلابات در سطح بین‌المللی حضور و دخالت زنان زحمتکش و ستمدیده در مبارزات، جرقه‌ای برای دخالت مردان شده است. حتی در انقلاب اکتبر 1917 روسیه هم ابتدا در فوریه همان سال، زنان کارگر از گرسنگی بیرون ریخته و تظاهرات را شروع کردند و بعد در نهایت انقلاب در ماه اکتبر به پیروزی رسید. منتها چرا زنان ما تنها جرقه زن حرکت باشند، چرا خودشان با برنامه و استراتژی انقلابی عمل نکرده و پرچمدار سرنگونی دولت سرمایه‌داری جمهوری اسلامی و برقراری حکومت سوسیالیستی که همان گرفتن قدرت به دست خود ستم‌دیدگان جامعه باشد، نباشند؟!

نکته مهم دیگر و تفاوت تعیین‌کننده میان زنان مبارز امروز ایران و زنان ایران در دوران انقلاب مشروطه که می‌تواند خیزش را به مرحله‌ی نهایی انقلاب برساند، در این است که در حال حاضر، زنان جوان ما (حتی مردان جوان کشور) که به خیابان‌ها ریختند، جملگی از اقشار متوسط تا فقیر بوده‌اند، نه از اقشار مرفه و بورژوازی وابسته به رژیم و امپریالیزم. به عبارت دیگر، زنان تحت ستم ما چه آنانی که خود نان آورند و چه آنانی که از خانواده‌های زحمتکش می‌آیند باید تنها به نیروی خود اعتماد کنند و دستخوش دلسوزی‌های افراد مرفه و سازمان‌های آن‌ها چه در داخل و چه از خارج کشور نشوند.

### نقش و اهمیت تشکیلات حزبی

تجربه‌ی تاریخ مبارزات در زمان‌های مختلف و در کشورهای جهان نشان داده که در طول مبارزات توده‌های تحت ستم با قدرت حاکم، داشتن یک تشکیلات سراسری متحد و متشکل ابزاری ضروری است. در ایران امروز،

جوانانی که اعتراضات خود را در خیابان‌ها فریاد زدند و این دوره از مبارزات با رژیم را پیش بردند، به درستی با تمام جریانات سیاسی سنتی و نئولیبرال‌های کنونی خط و مرز خود را مشخص کرده و نشان دادند که این تنها جریانات سلطنت طلب و یا جناح‌های دیگر آخوندها نیستند که دشمن توده‌های تحت ستم و جان به لب رسیده‌اند، بلکه در صف آن‌ها جریانات چپ سنتی باقیمانده از انقلاب 57 هم هستند که به جای اینکه در طول این 43 از سیاست‌ها و خط مشی گذشته خود انتقادی کرده و بدنبال ارتباط ارگانیک با اقشار کارگری ایران بوده باشند، اکنون در رابطه با جنبش «زن، زندگی، آزادی» یا آن را بی‌اهمیت و حرکتی خرده بورژوازی و بی نتیجه می‌دانند و یا اگر هم از آن دفاع می‌کنند، هیچ رهنمود انقلابی که کمکی به پیشبرد جنبش فعلی بشود ندارند. این حقیقت در مورد منشور نامبرده هم صدق می‌کند. چپ سنتی یا از این منشور به علت کمبودهایش حمایت نمی‌کند و یا مدعی داشتن دست پشت پرده جریاناتی مثل حزب چپ در این اتحاد می‌باشد که در نتیجه عامل حمایت نکردن از آن می‌شود. به عقیده من این‌ها همه برخوردهای فرقه‌گرایانه‌ای بیش نیست. حزب چپ متشکل از حزب توده و اکثریت در حال حاضر مانند بقیه جریانات چپ کوچک‌ترین جاذبه سیاسی در ایران ندارد. از عملکرد جوانان متکی به نظریات انقلاب سوسیالیستی در حال حاضر بارز است که هیچ ربطی به این سازمان‌ها ندارند و اگر فرض کنیم که داشته باشند، نقش ما نباید دفع این منشور باشد، بلکه باید ضمن دفاع از آن به روشنگری در مورد دخالت چنین سازمان‌هایی باشد. متأسفانه رهنمود این گونه چپ‌های ما تکرار همان بحث‌های گذشته بیش نیست؛ ارتباطی نزدیک و تنگاتنگ با هیچ بخشی از اردوی کار در کشور ندارند و اگر هم با اتحادیه‌ای در ایران در ارتباط باشند،

در حقیقت به شکل مانعی بر سر راه آن اتحادیه عمل می کنند و یا با اقدامات خود، جان کارگران شناخته شده را به خطر می اندازند. نمونه آن کشیدن رضا شهبابی به اروپا بود که از درون این عمل هیچ سودی عاید کارگران اتوبوسرانی نشد و مبارزات آن ها نه تنها جلو نرفت که متوقف شد! و رضا شهبابی بعد از آن، هرگز از زیر ذره بین رژیم بیرون نیامد و بی دلیل کارش به زندان انجامید. این افراد و جریانات، خواه موافق این خیزش اخیر بوده باشند و خواه نباشند خود، هرگز فعالیت مستقیمی با زنان کارگر از نزدیک نداشته اند و هرگز مسئله کار و معیشتی آنان را نه تنها از نزدیک بررسی نکرده اند که اصلاً راجع به وضعیت کارگران زن اهمیت نداده اند.

عده ای هم در تلویزیون های اینترنتی، مصاحبه می کنند که اغلب فقط برای تعدادی از اطرافیان خود شناخته شده اند و با وجود اینکه بعضاً هم گزارشات مهمی می دهند، اما بحث های آن ها در حد ژورنالیستی بوده و موضوع ناقص باقی می ماند، زیرا اغلب هیچ راه حل انقلابی برای ارائه دادن ندارند. حتی آنانی که خواهان برچیده شدن رژیم جمهوری اسلامی به همراه کل سیستم سرمایه داری هم هستند، هرگز روند رسیدن به هدف نهایی را از دید خود روشن بیان نمی کنند. گویی پس از سرنگونی جمهوری اسلامی، اگر ما به همین سادگی بگوییم که دیگر سیستم سرمایه داری را نمی خواهیم و دست امپریالیزم از ایران کوتاه، موضع تمام است و ما به سوسیالیزم دست یافته ایم. آن ها یا درک نمی کنند و یا عمداً یا سهواً دارند جوانان شجاع و مبارز ما را اعم از زن و مرد به گمراهی می کشند.

برای نمونه همه واقف هستیم که این روزها آمار معتبری در هیچ زمینه در ایران یافت نمی شود، اما از آنچه که به چشم می بینیم، وضع استخدام و معیشتی

اقتشار تحت ستم و جوان ما در تمام زمینه ها از زمان قبل از انقلاب 57 بدتر شده است و در این رابطه موقعیت زنان جوان به نسبت مردان جوان به مراتب بدتر است. جوانان با مدرک لیسانس یا فوق لیسانس دست فروشی یا کارگری می کنند و زنان جوان ما با داشتن مدرک تحصیلی لیسانس و فوق لیسانس در بهترین حالت در شرکت های خصوصی منشی گری می کنند که اغلب به آزارها و جرایم جنسی نسبت به این زنان منتهی می شود. این جوانان از درآمدهای ماهیانه زیر خط فقر یکی دو میلیونی بیش تر برخوردار نیستند و زنان جوان نه تنها حقوقی زیر خط فقر دارند، بلکه این درآمد حتی به یک میلیون در ماه هم نمی رسد. به طوری که حتی خرج رفت و آمدشان تأمین نمی شود. حال زنانی هستند که بدون مدرک تحصیلی بالا مجبورند به عنوان نان آور و سرپرست خانه کار کنند و در کار خود از هیچ مزایای اتحادیه ای و یا کلاً مزایایی که کارگران مرد در کارخانه ها برخوردارند، بهره ای نبرند. مادران اغلب این زنان در زمان محمدرضاشاه در کارخانه ها کار می کردند و در این رژیم از کارخانه ها بیرون ریخته شدند.

در طول این 43 سال آن اندک قشر زنان کارگری که در کارخانجات کار می کردند، اولین و بیش ترین ضربه اقتصادی را خوردند. اغلب آن ها برای حفظ کار خود مجبور شدند، کار را به خانه ببرند و کار تکمیل شده را به صاحبکار تحویل دهند. این امر سبب از دست دادن تمام مزایای حقوقی آن ها گردید به انضمام اینکه درصد دستمزدشان در طول این 43 سال هرگز پا به پای دستمزد کارگران مرد با تورم جلو نرفت. بیکاری، بی خانمانی، فقر و گرسنگی در این 4 دهه به مراتب بیش تر و وسیع تر گریبان زنان اقتشار کارگری و فقیر ما را گرفت.

با رشد سیاست های نئولیبرالی در کشورهای امپریالیستی از دهه 1980، ایران نیز مانند بقیه کشورهای جهان سوم و تحت کنترل اقتصادی کشورهای امپریالیستی، از این آسیب بی بهره نماند و در نتیجه ی آن همان بلایی که بر سر طبقه ی کارگر کشورهای صنعتی آورده شد، به شکل بدتر و چند صد برابری به سر اقشار کارگری ما بویژه کارگران صنعتی آمد. دیگر بر همه روشن است که این سیاست های نئولیبرالی بود که عملاً دست کارگران را از ارتباط مستقیم با تولید خود و کارخانه کوتاه کرد و با استخدام از طریق مقاطعه کار، درصد استخدام های رسمی به حد بسیار نازلی رسید و بقیه هم قراردادی استخدام شدند. برای نمونه به قول اکبر شوکت، رئیس تشکل های کارگری «90 درصد کارگران قراردادی هستند و این امر امنیت شغلی آن ها را به مخاطره می اندازد». در مقایسه با تعداد کارخانه های صنعتی فعال پیش از انقلاب، کارخانه های زیادی در این 43 تعطیل شدند و آن میزان از استخدام ها هم طبیعتاً کم شده و مشاغل غیر صنعتی امروز از تعداد کارگران بیش تری برخوردارند و بدتر اینکه اغلب این کارگران موقت هستند و حداقل دستمزدشان امسال آن ها یک میلیون 911 هزار تومان است که نهایت فقر را می رساند. با پیاده کردن سیاست های نئولیبرالی صاحبکاران، امکان ارتباط و اتحاد بین اینگونه استخدام ها عملاً هیچ است. از اینرو آن موقعیت لازم برای شکل گیری یک اتحاد سراسری کارگری صنعتی یا غیرصنعتی وجود ندارد.

در چنین شرایطی، جریانات چپ ما که بزرگ ترین خصلتشان فرقه گرایی، کیش شخصیت و خودمهوری است، به جای بررسی این شرایط در ارتباطی ارگانیک با کارگران به منظور یافتن راه حلی اصولی به منظور متشکل کردن کارگران جهت کمک به ساختن طبقه ی کارگر در ایران، در کلافی سر در گم

گیر کرده اند و تنها کاری که از عهده اشان ساخته است مخالفت با نظرات دیگران و حفظ خشک مغزی کامل است. در حالی که در شرایط کنونی این وظیفه ی نیروهای چپ است که متحدانه به دنبال یافتن راه حل باشند. این وظیفه تشکیلات چپ است که اتحاد لازم را در میان اردوی کار ایجاد نماید؛ مطالبات اساسی را برای رسیدن به هدف نهایی که همانا برچیدن سیستم سرمایه‌داری و برقراری سوسیالیزم است، مطرح و سطح آگاهی توده ها را بالا ببرند. اما ظاهراً جمعی نوجوان در خیزش اخیر، از سطح آگاهی طبقاتی بالاتری از چپ‌های ما برخوردارند:

«بیانیه ی تعدادی از مبارزان سنندج

ما جمعی از مبارزان سنندج که در دو ماه اخیر همچون سایر همزمان بلوچ، گیلک، مازنی، ترک، عرب، ترکمن، لر، فارس و تالش به صورت مستمر در خیابان با نیروهای سرکویگر حکومت اسلامی ایران جنگیده و در این راه شماری از رفقای خود را از دست داده ایم.

برخود لازم میدانیم موضع خود را در خصوص برخی مسائل به صورت روشن و شفاف بیان کنیم.

هدف ما فراگیر شدن قیام علیه حکومت و به زیر کشیدن آن و دگرگونی کردن ساختارهای بازتولید کننده ی ستم و تبعیض جنسیتی، اقتصادی، اثنیکی و دینی بوده است.

ما سوای گرایشات و باورهای سیاسی خود، التزام و تعهد خود را به حقوق انسان به تمامی اعلام میداریم و در این راستا معتقدیم برای امکان هرگونه همزیستی میان مردم جغرافیای سیاسی ایران دگرگونی ساختاری در مفاهیمی مانند هویت ملی، زبان و دین رسمی اجتناب ناپذیر است و همچنین قداست را نه در دین، خاک یا پرچم بلکه در سعادت جمعی و کرامت انسانی ساکنان این سرزمین میدانیم.

ما خواهان عدم تمرکز قدرت در مرکز و پایان مناسبات مرکز حاشیه و استعمار حاشیه به نفع مرکز و به وجود آوردن ساختاری هستیم که در آن حقوق و آزادیهای تمام انسانها فارغ از جنسیت و گرایش جنسی، زبان، دین، محل زیست و یا هر تعیین دیگری بدون قید و شرط تضمین و تامین نماید.

ما خواستار برابری حقوقی و عملی زن و مرد و سایر جنسیتها در تمامی شئونات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی هستیم



ما خواستار نظام سیاسی اقتصادی هستیم که به بهره کشی از انسانها و کسب ثروت از خون و عرق فرودستان پایان داده و خصوصی سازی و کالایی سازی تمام عرصه های حیات اجتماعی انسانها را متوقف کند و همچنین آموزش و بهداشت رایگان و دسترسی به مسکن و کار را به عنوان حق بدیهی هر انسانی به رسمیت بشناسد.

در پایان ضمن نفی وابستگی به هرگونه حزب یا جریانات مختلف دست دوستی به تمام گروه های مبارز و آحاد مردم می دهیم و مصمم هستیم تا پس از انقلاب نیز قدرت در دستان صاحبان اصلی آن یعنی توده های مردم بماند. بدیهی است که ما هیچ گونه پیوند، همدلی، اتحاد یا ائتلافی با فاشیست هایی که خواهان ادامه مناسبات یکصد سال اخیر و صرفاً تعویض حاکمان هستند نداریم.»

بدین سان جوانان نسل های جوان ما اعم از زن و مرد، تنها یک راه برای پیروزی در مقابل خود دارند؛ آنان برای رهایی کامل از هر گونه ستم انسان بر انسان -یعنی ستم اقتصادی، حقوقی، جنسیتی، قومی- باید پس از سرنگونی رژیم، قدرت سیاسی را خود به دست گیرند و باید سیستم اقتصادی کنونی را درهم شکنند و تولید اجتماعی را بر اساس نیاز تمام توده های تحت ستم کنونی برنامه ریزی کنند و دست سرمایه داران بزرگ و وابسته به کشورهای امپریالیستی را از تولید و توزیع هر گونه کالا کوتاه کرده و تولید و توزیع را بر پایه نیاز عمومی قرار دهند. لذا به عقیده من این خیزش اخیر، اگر چه شکلی زنانه داشته ولی زیربنایی طبقاتی دارد و نیروهای انقلابی جوان ما می توانند و مرحله به مرحله این آگاهی را کسب کرده و خواهند کرد که تنها به نیروی توده‌ی تحت ستم تکیه کنند تا به رهایی کامل انسان از ستم انسان برسند.

پس نیروهای انقلابی سوسیالیست ضمن حمایت از منشور تهیه شده اخیر باید در رفع کمبودهای آن شروع به رساندن آگاهی بکنند و اگر تظاهرات زنان ما علیه حجاب اجباری سبب به غلط کردن افتادن خمینی شد، مبارزات بزرگ آنان این بار می تواند رژیم را سرنگون کرده و خامنه ای را به زیاله دان تاریخ

افکند. پس باشد که 8 مارس امسال سرآغازی برای سرنگونی رژیم و سیستم سرمایه‌داری‌اش در ایران باشد.

زنده باد 8 مارس، روز بین‌المللی زنان تحت ستم  
زنده باد مبارزات جوانان اقشار تحت ستم ایران  
زنده باد انقلاب سوسیالیستی با تکالیف مرکب (دموکراتیک و سوسیالیستی)  
در سطح داخلی و بین‌المللی

سارا قاضی